

ویژگی‌های تعلیم و تربیت مبتنی بر علم حضوری در نظر علامه طباطبایی

رضاعلی نوروزی* / منیره عابدی**

چکیده

اعتقاد به علم حضوری در فلسفه اسلامی به فیلسوف وسعت دید و عمق‌نظر بیشتری می‌بخشد. در این میان، علامه طباطبایی با طرح مسائل جدید و گسترده پیرامون این مسئله، جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است. از نظر وی، علم حضوری، پایه و اساس همه علوم است و بدون آن، انسان‌ها فاقد هرگونه دانشی خواهند بود. وی، در تحلیل نهایی، علم را منحصر به نوع حضوری دانسته، علوم حصولی را صرفاً اعتباراتی عقلی می‌نامد. این برخورد، تأثیرات عمیقی بر جنبه‌های گوناگون تعلیم و تربیت، از جمله ویژگی‌های آن خواهد داشت. از این رو، در این مقاله، ضمن کاوش در بحث فلسفی علم حضوری، دلالت‌های آن در تعلیم و تربیت بررسی شده است. روش تحقیق، شیوه تحلیلی است و نتایج آن ترتب ویژگی‌های خاصی را بر آموزش و پرورش مبتنی بر علم حضوری نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: علامه طباطبایی، علم حضوری، تعلیم و تربیت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال هفتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰

nowrozi.r@gmail.com

دریافت: ۸۹/۳/۱۰ - پذیرش: ۸۹/۱۰/۱۶

* استادیار گروه علوم تربیتی دانشگاه اصفهان.
** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت.

مقدمه

مسئله علم، یکی از پرسابقه‌ترین و اساسی‌ترین مسائلی است که همواره مورد توجه فیلسوفان غربی و اسلامی قرار گرفته است. اما در این نگاه، تفاوت چشمگیری بین آنها وجود دارد. از نظر فلسفه غرب، علم - که عبارت است از محصول کاوش‌های نظری و فلسفی - به طور حصولی به دست می‌آید. اما فیلسوفان اسلامی، افزون بر علم حصولی، به نوع دیگری از معرفت قائل هستند که علم حضوری نامیده می‌شود و پایه و اساس همه ادراکات بشری است. با توجه به این نوع علم، نگاه تازه‌ای نسبت به مسئله شناخت مطرح شده، معارف بشری عمق و وسعت بیشتری می‌یابند.

علامه طباطبایی از جمله فیلسوفان بزرگ اسلامی است که با توجه به علم حضوری، افق تازه‌ای به اندیشه خویش بخشیده است. ایشان نه تنها مانند سایر هم‌مسلمانان خویش، مطلق علم را به دو بخش انحصاری «حضور و حصول» تقسیم می‌کند، با نگرشی منحصر به فرد که تنها از دید عمیق خود او برمی‌آید، به تفسیر تازه‌ای از علم دست می‌یابد. توضیح آنکه، سایر فیلسوفان اسلامی با یکسان پنداشتن اهمیت حصول و حضور، علم حضوری را درک بی‌واسطه صورت ذهنی می‌دانند. به این ترتیب، حضور، مبتنی بر حصول است نه مقدم بر آن. با چنین دیدگاهی، افزون بر غفلت از اهمیت حقیقی علم حضوری، بسیاری از مسائل دیگر معرفت‌شناختی نیز بی‌پاسخ می‌مانند؛ از جمله چگونگی خطاناپذیری ادراکات بشری و

در مقابل، علامه طباطبایی علم حضوری را پایه و اساس علم حصولی و مقدم بر آن می‌داند و معتقد است تا وقتی چیزی حضوراً درک نشده باشد، با علم حصولی به دست نمی‌آید. به عبارت دیگر، علم حضوری از ابتدا در انسان وجود دارد و همین موضوع موجب دستیابی او به صورت‌های ذهنی اشیا می‌شود؛ نه اینکه ابتدا صورت‌ها را کسب کند، و سپس به درک حضوریشان نائل آید.

همین دیدگاه باعث شده است که علامه، تقسیم علم را به دو قسم حصولی و حضوری، امری ابتدایی، و همه ادراکات بشری را از نوع حضوری بداند.^۱ چنین نگرشی، گذشته از آنکه به حل بسیاری از مسائل معرفت‌شناختی منجر می‌شود، می‌تواند تأثیرهای عمیقی بر حل دغدغه‌های تربیتی معاصر داشته باشد؛ زیرا با مبنا قرار

دادن علم حضوری در آموزش و پرورش، ویژگی‌های خاصی بر آن مترتب می‌شود که می‌تواند از جنبه‌های مختلف پاسخ‌گوی مسائل و نیازهای مدرسه باشد؛ بدون آنکه در تنگنای محدودیت‌های سایر دیدگاه‌ها قرار بگیرد. توضیح آنکه، هر نظام آموزشی در دنیا، بر برخی از پیش‌فرض‌ها و انگاره‌ها مبتنی است که زیربنای اصلی آن را تشکیل می‌دهد و باعث جهت‌گیری‌های خاصی می‌شود. التزام به هر یک این جهت‌گیری‌ها، موجب ترتب ویژگی‌هایی خاصی بر نظام تعلیم و تربیت شده، متضمن اتخاذ رویکرد ویژه‌ای در برنامه‌ی درسی خواهد بود. از جمله قدیمی‌ترین این رویکردها که هم‌اکنون بر برنامه‌ریزی آموزشی بیشتر نظام‌های تربیتی دنیا حاکم است، رویکرد «موضوع - محور» می‌باشد. در این رویکرد، تأکید عمده بر موضوع‌های درسی است که بی‌توجه به نیازها و علایق دانش‌آموزان، بر اساس نظامی منطقی ارائه می‌شوند و دانش‌آموزان مجبورند خود را با آن هماهنگ سازند. بدیهی است بر اساس چنین موضعی، نمی‌توان به رغبت‌ها و نیازهای اساسی افراد پاسخ گفت یا به آنها در تحقق همه‌ی جنبه‌های وجودیشان یاری رساند. از این‌رو، در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، رویکردی دیگر، در تقابل با سنت موضوع - محور به‌وجود آمد که با محور قرار دادن فرد، به تدوین برنامه‌های درسی منطبق بر نیازهای دانش‌آموزان همت گمارد. این رویکرد که به دیدگاه «انسان‌گرایانه» موسوم است، به نیازهای عاطفی دانش‌آموزان در کنار رشد شناختی آنها توجه کرده، معتقد است دانش‌آموزان در صورت وجود شرایط تسهیل‌کننده، می‌توانند استعدادهای خود را فعلیت بخشند. بنابراین، انسان‌گرایان ضمن اهمیت قائل شدن برای انگیزه‌های درونی کودک، او را در اتفاقات جاری کلاس درس دخیل می‌دانستند و معتقد بودند کودک باید نگرانی‌ها و دل‌مشغولی‌هایش را در کلاس ابراز نماید.^۲ اگرچه این رویکرد پاسخ‌گوی بسیاری از دغدغه‌های تربیتی بود، طولی نکشید که دوباره جای خود را به رویکرد موضوع - محور داد. علت این جابه‌جایی مجدد را می‌توان در این دانست که انسان‌گراها که با هدف مقابله با توجه افراطی به موضوع‌های درسی و جایگزین کردن آن با مرکزیت دانش‌آموز وارد عرصه شده بودند، از جنبه‌ای دیگر دچار افراط شدند و نتوانستند دیدی همه‌جانبه در پرورش افراد داشته باشند؛ اما از آنجا که توجه صرف به موضوع یا فرد، هیچ‌کدام نمی‌توانند برآورده‌کننده‌ی نیازهای دانش‌آموز و مدرسه باشند، جست‌وجوی یک دیدگاه متعادل‌تر که هیچ‌یک از این دو عنصر را فدای دیگری

نکند، ضروری است. بر اساس نتایج مقاله حاضر، به نظر می‌رسد تعلیم و تربیت مبتنی بر علم حضوری، آن‌گونه که علامه طباطبایی بدان پرداخته است، می‌تواند راه‌گشا باشد. با توجه به ویژگی‌های این نوع تعلیم و تربیت که در پایان همین مقاله بدان پرداخته شده است، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دیدگاه علامه در مورد علم حضوری، ترکیبی از موضوع - محوری و انسان‌گرایی را در آموزش و پرورش به دنبال دارد. در این معنا، «رویکرد مبتنی بر علم حضوری»، از یک‌سو برای کسب علوم مختلف و مطابق واقع (= بالفعل کردن علوم حضوری خود) اهمیت زیادی قائل است؛ چنان‌که در دیدگاه رویکرد موضوع - محور نیز بر موضوع‌های درسی تأکید می‌شود؛ از سوی دیگر، رویکرد مبتنی بر علم حضوری، به فرد نیز توجه زیادی دارد؛ زیرا هر دانش‌آموز به‌طور بالقوه حامل علمی است که تنها از طریق توجه به استعدادها و قابلیت‌های او و ایجاد انگیزش درونی، فعلیت می‌یابد. بنابراین، در این دیدگاه، علم و فرد در هم آمیخته‌اند و به هیچ‌کدام، بدون دیگری توجه نمی‌شود. از این‌رو، رویکرد مبتنی بر علم حضوری، نه مانند طرفداران موضوع‌محوری بیش از حد بر علم تأکید می‌کند، و نه مانند انسان‌گرایان به فرد توجه انحصاری دارد.^۳

البته این مسئله نیز انکارناپذیر است که دیدگاه «ماورای فردی» که شکل ارتقایافته‌ای از انسان‌گرایی است، در بسیاری از جنبه‌ها با رویکرد مبتنی بر علم حضوری، نزدیکی و شباهت دارد. از جمله این شباهت‌ها می‌توان به تأکید بر شهود، خودپنداره مثبت، ظرفیت‌های درونی، استعدادها و توانایی‌ها،^۴ اهمیت فرد و ... اشاره کرد. با این وجود، دیدگاه ماورای فردی،^۵ مفهوم محدودی از «خود» و ظرفیت‌های درونی دارد و با ارتباط دادن شهود، بخشی از مغز، تخیل و تفکر خلاق را جلوه‌هایی از آن می‌داند. در مقابل، رویکرد مبتنی بر تفکر علامه پیرامون علم حضوری، ضمن قائل شدن به گسترده‌ترین ظرفیت‌ها برای نفس انسان، مسیرهایی چون تزکیه و تهذیب را برای افزایش آمادگی‌های نفسانی توصیه می‌کند. همچنین شهود را نوعی درون‌بینی، برای شناخت بیشتر حالات نفسانی می‌داند که به یادگیری بلاواسطه و عمیق منجر می‌شود. توجه به این جنبه‌ها که در سایر دیدگاه‌ها از آن غفلت شده است، نشانگر اهمیت پرداختن به «تعلیم و تربیت مبتنی بر دیدگاه علامه، پیرامون علم حضوری» است. از این‌رو، در این مقاله ضمن بررسی علم

حضور از منظر علامه طباطبایی، به استنباط پیامدهای آن در زمینه تعلیم و تربیت، و تبیین ویژگی‌های آن می‌پردازیم. لازم به ذکر است استنباط دلالت‌های تربیتی در این زمینه، موضوعی است که تا حدود زیادی از آن غفلت شده است و نیازمند تلاش بیشتر می‌باشد. بنابراین، مقاله حاضر تنها به استخراج ویژگی‌های تعلیم و تربیت در رابطه با علم حضوری پرداخته است و تدوین رویکردی مستقل بر اساس آن به منزله مبنایی برای برنامه‌ریزی درسی، نیازی ضروری به نظر می‌رسد. به هر حال، هدف نویسندگان از این بررسی، پاسخ‌گویی به پرسش‌های ذیل در پرتوی اندیشه‌های علامه طباطبایی است:

۱. علم حضوری چه نوع علمی است و چه ویژگی‌هایی دارد؟
۲. انواع علم حضوری کدام‌اند؟
۳. علم حضوری، چه رابطه‌ای با علم حصولی دارد و با توجه به این رابطه، چه جایگاهی در میان علوم بشری دارد؟
۴. آموزش و پرورش مبتنی بر علم حضوری، دارای چه ویژگی‌هایی است؟

علم حضوری و ویژگی‌های آن

علامه طباطبایی همچون دیگر فیلسوفان اسلامی، مطلق علم را به دو قسم تقسیم می‌کند: «علم حصولی» که حضور ماهیت نزد عالم معلوم است و «علم حضوری» که عبارت است از حضور وجود معلوم نزد عالم.^۶ به عبارت دیگر، علم یا در اثر حضور خود معلوم در نزد عالم به وجود می‌آید، یا در نتیجه حصول صورتی از آن.

اگرچه علم حصولی و حضوری، هر دو پایه و اساس معرفت‌شناسی اسلامی را تشکیل می‌دهند، علم حضوری به منزله منشأ همه شاخه‌های علوم^۷ اهمیت بیشتری دارد. با وجود این، آنچه عموماً بیشتر بدان توجه می‌شود، علم حصولی است و معمولاً از علم حضوری غفلت می‌شود. در مورد علت این مسئله می‌توان گفت، چون علوم بشری عموماً در حیطه علم حصولی کسب می‌شوند، بیشتر در همین حیطه بررسی می‌گردند. ضمن آنکه پیچیدگی مباحث مربوط به علم حضوری و دشواری فهم آن، می‌تواند مزید بر علت باشد. از این‌رو، به نظر می‌رسد بحثی عمیق در زمینه چیستی علم حضوری و ویژگی‌های آن ضروری باشد. از نظر علامه طباطبایی، هر کس «بالبداهه و حضوراً» وجود برخی از امور ذهنی را - که هیچ تردیدی در آن راه ندارد - در خود احساس می‌کند؛^۸ زیرا عین واقعیت این امور، نزد

او حاضر است. بنابراین، علم حضوری چنین تعریف می‌شود: «علمی که عین واقعیت معلوم پیش عالم (نفس یا ادراک کننده دیگری) حاضر است و عالم شخصیت معلوم را می‌یابد».^۹ در این تعریف، علم حضوری از دو نظر قابل توجه است:

۱. از نظر علم و معلوم: وجود علم عین وجود معلوم است؛ یعنی واقعیت علم و واقعیت معلوم یکی است و انکشاف معلوم نزد عالم، ناشی از حضور خود معلوم نزد عالم است، نه به واسطه مفهوم یا تصویری از آن، و به همین دلیل حضوری نامیده می‌شود.^{۱۰} برای مثال، علم به واقعیت شادی یا غم، با درک بی‌واسطه خود آنها - که معلوم هستند - به دست می‌آید و در واقع علم به شادی یا غم، با واقعیت آن یکی است؛ نه اینکه چیزی به عنوان شادی در خارج از فرد وجود داشته باشد (معلوم) و توسط صورتی ذهنی (علم) ادراک شود.

۲. از نظر عالم: کسب علم حضوری، نیازمند هیچ‌گونه قوه یا ابزار مخصوصی نیست و خود عالم، با ذات و واقعیت خودش معلوم را درک می‌کند؛ یعنی برخلاف علم حصولی که به واسطه ذهن یا قوه خیال کسب می‌شود، علم حضوری را نمی‌توان به هیچ‌یک از دستگاه‌های مختلف نفسانی مربوط دانست؛^{۱۱} بلکه خود انسان (عالم) به طور مستقیم به درک آن می‌رسد.

به این ترتیب، ملاک علم حضوری اتصال وجودی واقعیت معلوم با واقعیت عالم، یا به عبارت دیگر، حضور واقعی چیزی پیش چیز دیگر است.^{۱۲}

اکنون، با روشن شدن ماهیت علم حضوری، ویژگی‌های آن بررسی می‌شوند؛ بدین ترتیب، افزون بر کسب مفهومی دقیق‌تر از این علم، اهمیت آن نیز بیشتر درک خواهد شد. ویژگی‌های علم حضوری عبارت‌اند از:

اتحاد علم و عالم و معلوم، بیانگر عدم حضور امر خارجی در علم حضوری است. این اتحاد بدان معناست که اولاً علم به هر چیز، در حقیقت حضور آن چیز است و در نتیجه، علم، همان معلوم بالذات می‌باشد؛ دوماً لازمه ادراک معلوم توسط عالم، یکی بودن وجود این دو است.^{۱۳}

توجه‌گر کاشفیت علم: لازمه کاشفیت علم، انطباق آن با خارج و فقدان منشئیت آثار است. از این‌رو، فرد ادراک‌کننده باید قبلاً به واقعیت آنچه در پی درک آن است، رسیده، آن

را با علم حضوری دریافته باشد.^{۱۴} پس بدون وجود علم حضوری، نمی‌توان اطمینان داشت که آنچه ذهن کسب کرده است، عین خارج و واقعیت است؛ زیرا در غیر این صورت، هیچ دلیلی مبنی بر انطباق صورت‌های ذهنی با خارج وجود ندارد.

وارد نبودن خطا بر آن: کاشفیت علم بیانگر ارزش معلومات است؛ یعنی «حقیقی بودن ادراکات و مطابقت آنها با واقع»،^{۱۵} و این علم حضوری است که کاشفیت علم را توجیه‌پذیر می‌کند. بنابراین، امکان وجود خطا در آن منتفی است. پیوستار ذیل به تسهیل درک این موضوع کمک می‌کند:

علم حضوری ← کاشفیت علم ← مطابقت با واقع ← ارزش معلومات ← یقینی بودن ادراکات ← عدم وجود خطا

توجیه دیگر در خطاناپذیری علوم حضوری، اتصال واقعیت نفس با واقعیت معلوم است. وقتی نفس به عین معلوم دست یافته باشد، مسلماً در آن احتمال وجود خطا نیست؛ زیرا بین عالم و معلوم هیچ واسطه خارجی وجود ندارد.

علت وجودی (منشأ) علم حصولی: از آنچه پیرامون کاشفیت علم حضوری ذکر شد، همچنین به دست می‌آید که کسب علم حصولی، بدون وجود علم حضوری ممکن نیست. در این باره باید گفت، تصورات اشیاء و واقعیت‌ها، از طریق اتصال وجودی آنها با واقعیت نفس (یعنی از طریق علم حضوری) به وجود می‌آیند. سپس، ذهن یا قوه مدرکه متعاقب برقراری رابطه حسی با جهان مادی و نیز با استفاده از صورتی که نفس به واقعیتش نائل آمده است، صورت دیگری ساخته، در حافظه بایگانی می‌کند؛ به این ترتیب، آن معلوم را با استفاده از علم حصولی درک می‌نماید. البته ذکر این نکته نیز ضروری است که رابطه حسی مذکور، صرفاً علت اعدادی مشاهده‌شده صور مجرد ذهنی است.^{۱۶} بدین‌سان، بدون علم حضوری، انسان نه علم حصولی به دست می‌آورد و نه می‌تواند به مطابق با واقع بودن ادراکاتش اطمینان پیدا کند.

مبدأ و منشأ همه علوم: نظر به مسبق بودن علم حصولی به علم حضوری، پیداست که مبنا و مأخذ تمام اطلاعات معمولی و ذهنی افراد نسب به دنیای خارجی و دنیای داخلی نفسانی، علم حضوری است.^{۱۷} **اصالت و اعتبار:** از آنجا که علم حضوری منشأ همه شاخه‌های علوم است،^{۱۸} علامه تقسیم علم به حصولی و حضوری را امری سطحی و مربوط به مراحل آغازین اندیشه

می‌داند و معتقد است علم، به‌طور کلی و در نظری عمیق‌تر، به علم حضوری منتهی می‌شود. بنابراین، تمام علوم انسان، در نهایت در علم حضوری خلاصه می‌شود.^{۱۹} توضیح بیشتر اینکه، علامه صورت‌های علمی را وجودات خارجی و حقیقی مجردی می‌داند که بر نفس متجلی شده‌اند. بر این اساس، استدلال می‌کند علم حصولی، در حقیقت علم حضوری است. او در این بیان تا آنجا پیش می‌رود که اساساً نفس انسان را که مجرد از ماده است، فاقد هر نوع علم حصولی می‌داند؛ زیرا مجرد، فاقد قوه است و نیازی به علم حصولی برای فعلیت یافتن و کمال ندارد.^{۲۰} پس در مراحل مذکور، تمام اصالت و اعتبار با علم حضوری است که به‌طور کلی، تنها علم انسان خوانده می‌شود.

فطری بودن: تعریف کلی فطرت عبارت است از ویژگی‌هایی که در اصل خلقت انسان وجود دارد.^{۲۱} اصطلاح فطری بودن، در موارد متعددی به کار می‌رود که همگی منطبق با این تعریف کلی هستند؛ یکی از این موارد که دربرگیرنده علم حضوری می‌باشد، عبارت است از ادراکاتی که به‌طور بالقوه در ذهن همه وجود دارد؛ ولی برای برخی هنوز فعلیت نیافته است و حتی ممکن است خلاف آن در ذهن موجود باشد.^{۲۲} البته باید توجه داشت که فطری بودن علم حضوری، بدان معنا نیست که علم، ذاتی نفس است و از ابتدای تکون ذات به‌طور بالفعل در انسان وجود دارد؛ زیرا این سخن با جهل انسان بسیاری از علوم منافات دارد.^{۲۳}

بالقوه بودن: بر خلاف نظر افلاطون، فطری بودن علم حضوری مشتمل بر بالقوه بودن آن نیز هست. این معنا را می‌توان در این بیان علامه یافت: «علم در نوع انسان به ودیعه گزارده شده ... و چنانچه فرزندان آدم در راه هدایت قدم بگذارند، می‌توانند آن علم را از قوه به فعلیت برسانند».^{۲۴}

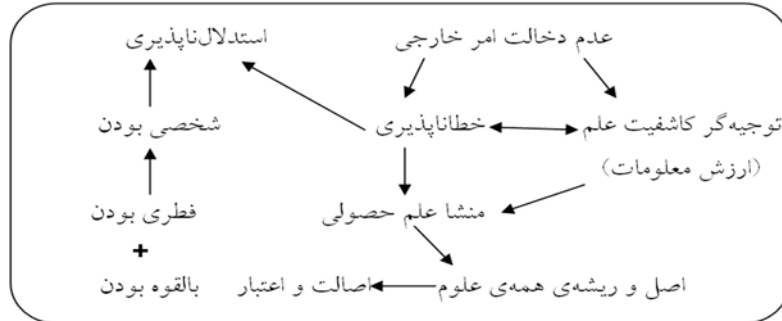
بنابراین، کسب علم، فعلیت بخشیدن به علوم فطری بالقوه انسان است، نه به یاد آوردن علوم فراموش شده او. البته اشاره علامه به واژه ذکر، به منزله دلیلی بر اثبات وجود علم حضوری، ظاهراً با مطلب مذکور منافات دارد؛ زیرا به اعتقاد او، این واژه، گاه در برابر غفلت (عدم توجه به علم خود) به کار می‌رود و به معنای علم به علم داشتن است. گاهی نیز در مقابل نسیان (زوال صورت علمی از ذهن) به کار می‌رود؛ یعنی وجود صورت علمی در حافظه.^{۲۵} در توجیه این مطلب می‌توان گفت، آنجا که ذکر در برابر غفلت به کار می‌رود،

خود، اشاره به بالقوه بودن علم حضوری دارد؛ زیرا این علم تا وقتی فعلیت نیافته باشد، مورد غفلت است. به این ترتیب، ذکر (=علم به علم داشتن)، در حقیقت اشاره به علمی بالقوه دارد که اکنون از طریق تذکر فعلیت یافته است. از سوی دیگر، قرار دادن ذکر در برابر نسیان، می‌تواند بدین معنا باشد که علم حضوری پس از فعلیت یافتن (یعنی پس از تبدیل به علم حصولی)، دوباره فراموش شود. از این رو، ذکر در برابر غفلت، به معنای فعلیت‌بخشی به علم حضوری است و ذکر در برابر نسیان، به معنای حفظ علم حضوری بالفعل (که همان علم حصولی است) در ذهن.

شخصی بودن: چنانکه ذکر شد، معنای فطری بودن علم حضوری، وجود بالقوه آن در ذهن است و افراد مختلف، هرکدام بخشی از آن را برای خویش فعلیت بخشیده‌اند. میزان فعلیت‌بخشی به علم حضوری، به استعداد نفس بستگی دارد. این مطلب از بحث علامه درباره مسئله وحی به دست می‌آید؛ اولاً علامه در تعریف وحی می‌نویسد: ادراک ممتازی که جز در بعضی از افراد انسان وجود فعلی پیدا نمی‌کند؛^{۲۶} زیرا هر مزیت و کمالی که در نهاد همه افراد نهفته است، لزوم ندارد که در همه افراد بروز کرده و به فعلیت برسد.^{۲۷} دوماً علامه در اثبات خطاناپذیری وحی، آن را از نوع علم حضوری می‌داند؛ یعنی خود نفس، واقعیت وجودی مدرک را مشاهده می‌کند.^{۲۸} بنابراین، وحی یکی از علوم حضوری مشترک در همه انسان‌هاست که تنها انبیا و اولیای الهی قادرند آن را فعلیت بخشند. پس بدون شک برای بالفعل کردن هر علم حضوری، درجاتی از آمادگی نفس لازم است؛ چنانکه شریف‌زاده با اشاره به این عبارت علامه در مورد موجودات مجرد خیالی که: «حاضر بوجوده الخارجی للمدرک و ان كان مدرکا من بعید»، کلمه «بعید» را حاکی از این می‌داند که درک حضوری، شدت و ضعفی به اندازه استعداد مدرک دارد و مدرک با رهایی از دام توهم و توجه به حقیقت علم، می‌تواند به شهود عرفانی علوم حضوری خویش دست یابد.^{۲۹}

شاید به همین دلیل است که در شناخت‌شناسی اسلامی، «نفس سلیم» به منزله وسعت‌بخش علم حضوری، جزو منابع شناخت معرفی شده است.^{۳۰} با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که نه خود علم حضوری، بلکه نحوه برخورد با آن، شخصی است.

استدلال‌ناپذیری: راه نداشتن خطا در علم حضوری و فطری و شخصی بودنش، بیانگر استدلال‌ناپذیری آن است. البته این استدلال‌ناپذیری با نگاهی کوتاه به مصادیق علم حضوری نیز قابل درک است. برای مثال، صرف احساس شادی یا غم، بیانگر وجود آن است و دیگر نیازی به استدلال در این مورد نیست.



ویژگی‌های علم حضوری و تعامل آنها، منبع: مؤلف

در اینجا با توجه به اصالت و اعتبار علم حضوری و اصل و منشأ بودن آن نسبت به همه علوم بشری، پرسش این است که منشأ خود این علم چیست؟ به عبارت دیگر، علم حضوری چگونه به وجود می‌آید؟ پرسش دیگر اینکه با توجه به استدلال‌ناپذیری این علم، وجود آن چگونه توجیه می‌شود؟

در پاسخ به سؤال اول، علامه معتقد است انسان در لحظه تولد علم حضوری دارد. این علم، به حسب طبع متأخر است (یعنی ذاتی او نیست)؛ اما به حسب زمان با او همراه است.^{۳۱} همچنین فطرت مشتمل بر ویژگی‌هایی است که در اصل خلقت وجود دارد. بنابراین، علم حضوری از ابتدای خلقت در انسان به ودیعه گذاشته شده و به مثابه یک ویژگی فطری، اکتساب‌ناشدنی است. به همین دلیل، علامه معتقد است: «کودک تا مدتی از هیچ چیزی، حتی از خود و حالات خود، تصویری ندارد؛ ولی در عین حال، واقعیت خود و واقعیت گرسنگی و لذت و اندوه و اراده خود را می‌یابد».^{۳۲} چنان‌که ذکر شد، علم به واقعیت و احساسات خود، نوعی علم حضوری است.

در پاسخ به پرسش دوم، به طور مستقیم به بیان خود علامه اشاره می‌شود:

هر کسی، بالبداهه و حضوراً، به وجود یک سلسله امور ذهنی (که آنها را علوم و ادراکات می‌نامند) اذعان دارد. وجود این امور، بر انسان، از وجود عالم خارج روشن‌تر است؛ زیرا

اگر فرضاً کسی پیدا شود (مانند ایدئالیست‌ها)، در وجود جهان خارج تردید کند و ادراکات خود را یک‌سره باطل، یعنی غیرمطابق با واقع، بداند، در وجود خود این ادراکات نمی‌تواند تردید کند. پس وجود یک سلسله امور ذهنی، که هر انسانی حضوراً به آنها آگاه است، بدیهی است و احتیاجی به دلیل علمی یا فلسفی ندارد.^{۳۳}

انواع علم حضوری

حضور معلوم با واقعیت خارجی‌اش در نزد عالم و اینکه عالم واقعیت معلوم را با واقعیت خود می‌یابد، نشانگر آن است که معلوم نمی‌تواند چیزی غیر از عالم و خارج از او باشد. از این‌رو، فرد واقعیت هر چیز را بیابد، یا عین وجودش است و یا از مراتب ملحقه وجودش.^{۳۴} از این مطلب، به وجود دو نوع علم حضوری پی می‌بریم: علم به وجود خود و علم به مراتب ملحقه وجود خود. نوع دوم نیز مشتمل بر انواع دیگری است که عبارت‌اند از: الف) علم به نیروها و اعضای ادراکی خود؛ ب) علم به افعال ارادی خود؛ ج) علم به محسوسات که با واقعیت خود در حواس موجودند.^{۳۵} اکنون، هر یک از این انواع به طور مختصر بررسی می‌شوند.

۱. علم حضوری نفس به ذات خود

اولین و شناخته‌شده‌ترین نوع علم حضوری، علم نفس به ذات خود است. علم حضوری در بسیاری از موارد معادل همین معنا فرض می‌شود و یا لااقل به منزله اولین، و حتی گاه، تنها مثال این علم در نظر گرفته می‌شود. به هر حال، در غالب مواردی که صرفاً به ارائه تعریف از علم حضوری پرداخته شده است و بحث گسترده‌تری پیرامون آن وجود ندارد، پررنگ‌ترین تصور از آن، علم به ذات خود است. علت این امر می‌تواند بداهت و سادگی درک این نوع از علم باشد. به قول علامه: «اگر با یک نگاه ساده و بی‌آلایش نگاه کنیم، خواهیم دید که خودمان (من) از خودمان پوشیده نیستیم و این معلوم مشهود ما، چیزی است واحد و خالص، که هیچ‌گونه جزء و خلیط و حد جسمانی ندارد.»^{۳۶} این بداهت به حدی است که حتی سفسطائیان، وجود خود انسان را انکار نمی‌کنند و منکر آگاهی نسبت به خویش نیستند.^{۳۷} علت حضوری بودن علم به نفس این است که واقعیت علم و معلوم در مورد نفس یکی است.^{۳۸} به بیان دیگر، علم فرد به ذات خود، از طریق حضور ذات و غایب نشدن آن، با وجود خارجی‌اش، از اوست.^{۳۹}

نکته مهمی که باید بدان توجه داشت این است که علم به خود، همیشه حضوری نیست؛ زیرا قوه مدرکه نه تنها از خارج، بلکه از نفس و حالات نفسانی نیز صورت‌سازی می‌کند و به این ترتیب، نفس از طریق علم حصولی نیز برای فرد معلوم می‌شود.^{۴۰} پس علم به خود، هرگاه به واسطه صور ذهنی باشد حصولی، و در غیر این صورت حضوری است.

۲. علم حضوری نفس به کارهایی که در دایره وجودش اتفاق می‌افتد:

واقعیت و وجود این‌گونه اعمال، با واقعیت و وجود نفس مرتبطاند و با آن نسبت دارند؛ به طوری که قطع این ارتباط به معنای نابودی آنهاست. از این‌رو، کارهایی که در دایره وجود اتفاق می‌افتند، بدون واسطه برای نفس معلومند؛ زیرا واقعیت خارجی آنها و ادراکشان یکی است؛ یعنی با علم حضوری درک می‌شوند.^{۴۱} ظاهراً علم به احوال خود، از قبیل شادی و اندوه نیز در همین طبقه جای می‌گیرند. همچنین انسان، اراده و افعال ارادی خود را (همچون دیدن و شنیدن) با این علم درک می‌کند.

۳. علم حضوری نفس به قوا و ابزارهایی که به وسیله آنها این کارها را انجام می‌دهد

افزون بر کارهای مزبور، استفاده از قوا و ابزار انجام آنها نیز به صورت حضوری نزد فاعل معلوم‌اند. به عبارت دیگر، چنین نیست که این ابزار توسط وسایل دیگر کشف، و سپس به کار انداخته شوند؛ بلکه استفاده از آنها آگاهانه و به‌طور مستقیم انجام می‌گیرد.^{۴۲} برای مثال، فرد، آگاهانه و با علم حضوری از چشم برای دیدن یا از گوش برای شنیدن استفاده می‌کند. نکته دیگر اینکه، این سه قسم از علم حضوری، همواره با یکدیگر ملازم و همراه‌اند؛ زیرا ابزار و افعال، از مراتب وجود نفس بوده، به حسب واقعیت خود، با واقعیت نفس پیوستگی دارند. بنابراین، جدایی آنها از یکدیگر متصور نیست.^{۴۳}

۴. علم حضوری به اشیای خارجی (یا به صورت‌های ذهنی)

برخلاف نوع اول علم حضوری که کاملاً شناخته شده است، این نوع علم، معمولاً کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ هر چند اهمیت بیشتری دارد؛ چنانکه خود علامه نیز اشاره می‌دارد بدون آن، شناخت جهان و کسب علم ممکن نیست. به بیان علامه، علم حضوری به اشیای خارجی، به معنای حضور محسوسات با واقعیتشان در حواس افراد است و به همین

دلیل، گفته می‌شود ساختن هر مفهوم توسط ذهن، متعاقب دریافت حضوری واقعیت آن می‌باشد.^{۴۴}

نکته مهم در پایان بحث علم حضوری این است که با توجه به وجود علم حضوری و اعتبار و اصالت آن، چه نیازی به اکتساب علم وجود دارد؟ به عبارت دیگر، اگر افراد بشری در لحظه تولد، مجهز به همه حقایق و علوم باشند، کاوش‌های علمی چه لزومی دارند؟ باید گفت طرح این پرسش در صورتی مجاز است که دید علامه نسبت به علم حضوری، مانند دید افلاطون باشد؛ در حالی که علامه معتقد است علم حضوری، به طور بالقوه در انسان‌ها وجود دارد و باید فعلیت یابد تا بتواند مورد استفاده قرار گیرد. به همین دلیل، علم‌آموزی، به منزله وسیله فعلیت یافتن علم حضوری، از اعتبار ساقط نمی‌شود.

مطلب مهم‌تر آنکه علوم محصول تفکر و استدلال‌اند^{۴۵} و در نتیجه قابل کاربرد و استفاده عملی، ولی علم حضوری که به استدلال ربطی ندارد و کاملاً شخصی است، نمی‌تواند به طور عملی مورد استفاده قرار گیرد. به این ترتیب، کاوش‌های علمی، به‌منظور اکتفا غریزه حقیقت‌جویی یا رفع احتیاجات مادی و استفاده عملی و صنعتی صورت می‌گیرند.^{۴۶} بنابراین، علم حضوری نمی‌تواند انسان را از آنها بی‌نیاز سازد.

دلالت‌های تربیتی

چنان که ذکر شد علم حضوری، در مقایسه با علم حصولی از توجه کمتری برخوردار است و غالباً مورد غفلت یا انکار قرار می‌گیرد؛ اما اهمیت و اعتبار این نوع علم، قابل چشم‌پوشی نیست و هر نگاه ژرف‌بینی را به خود جلب می‌کند؛ حتی برخلاف آنچه که در ظاهر امر به نظر می‌رسد، علم حضوری صرفاً عاملی درونی و غیرقابل استفاده نیست که فقط در بحث‌های فلسفی کاربرد داشته باشد؛ بلکه با نظری دقیق‌تر، آثار و دلالت‌های آن در علم‌آموزی و کسب معرفت آشکار می‌شود. آنچه در این بخش بررسی می‌شود، بهره‌گیری از این علم در آموزش و پرورش است. البته به‌وضوح پیداست که نفس علم حضوری، قابل آموزش و یادگیری نیست؛ اما می‌توان بر مبنای آن، به استخراج اصول آموزشی و تربیتی پرداخت. برخی از ویژگی‌های علم حضوری که می‌توانند حاوی نکاتی در این زمینه باشند، عبارت‌اند از:

۱. علم حضوری فطری است؛ بدین معنا که به‌طور بالقوه در ذهن همه وجود دارد؛ ولی برای برخی فعلیت نیافته یا حتی ممکن است خلاف آن در ذهن موجود باشد.^{۴۷}
۲. اتحاد علم و عالم و معلوم؛ به این معنا که اولاً علم به هر چیز، در حقیقت حضور آن چیز است؛ در نتیجه، علم همان معلوم بالذات می‌باشد؛ دوماً لازمه ادراک معلوم توسط عالم، یکی بودن وجود این دو است.^{۴۸}
۳. مبنا و مأخذ تمام اطلاعات معمولی و ذهنی ما نسب به دنیای خارجی و دنیای داخلی نفسانی، علم حضوری است.^{۴۹}
۴. عدم دخالت امر خارجی؛ یعنی انکشاف معلوم نزد عالم، ناشی از حضور خود معلوم نزد اوست، نه به‌واسطه مفهوم یا تصویری از آن.^{۵۰}
۵. «علم در نوع انسان به ودیعه گزارده شده ... و چنانچه فرزندان آدم در راه هدایت قدم بگذارند، می‌توانند آن علم را از قوه به فعلیت برسانند».^{۵۱} این علم بالقوه همان علم حضوری است. بنابراین، کسب علم یعنی فعلیت بخشیدن به علم بالقوه خویش.
۶. واژه ذکر در برابر غفلت، به معنای علم به علم داشتن است، و در برابر نسیان به معنای وجود صورت علمی در حافظه. از نظر علامه، این واژه بر وجود علم حضوری دلالت دارد؛^{۵۲} یعنی در برابر غفلت، نشانگر فعلیت بخشیدن به علم حضوری است و در برابر نسیان، نشانگر حفظ این علم بالفعل در ذهن.
۷. با توجه به اینکه وحی به منزله یک علم حضوری،^{۵۳} ادراک ممتازی است که فقط در برخی از افراد فعلیت می‌یابد،^{۵۴} می‌توان از آن به مثابه یکی از علوم حضوری مشترک در همه انسان‌ها نام برد که تنها انبیا و اولیای الهی قادرند آن را فعلیت بخشند. بنابراین، علم حضوری شخصی است و بی‌شک برای بالفعل کردن آن، درجاتی از آمادگی نفس لازم است.
۸. لازمه کاشفیت علم، انطباق آن با خارج و فقدان منشئیت آثار است. از این‌رو، فرد ادراک‌کننده باید قبلاً به واقعیت آنچه در پی درک آن است، رسیده باشد و این همان علم حضوری است^{۵۵} که کاشفیت علم را توجیه می‌کند.
۹. وارد نبودن خطا بر آن: به علت موارد هفت و دو از ویژگی‌های علم حضوری. اکنون با توجه به این موارد، ویژگی‌های تعلیم و تربیت بررسی می‌شوند:

ویژگی‌های تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت مبتنی بر علم حضوری، متضمن ویژگی‌های ذیل است:

امر خارجی نبودن: علم حضوری (مبدأ و منشأ همه علوم) فطری است؛ یعنی به‌طور بالقوه در همه افراد وجود دارد. از سوی دیگر، این علم بدون دخالت امر خارجی به دست می‌آید. با توجه به این معنا، کار مدرسه که در حقیقت فعلیت بخشیدن به علم حضوری بالقوه است، نوعی پروراندن است؛ یعنی مراقبت از رشد و زمینه‌سازی برای نمایاندن توانایی‌ها. از این‌رو، اصل و جهت آن از درون نشئت می‌گیرد؛^{۵۶} پس در چنین مفهومی، تعلیم و تربیت نمی‌تواند امری خارجی باشد.

کشف کردن به جای وضع کردن: هرگاه تعلیم و تربیت بر اساس علم حضوری و فطری باشد و از درون انسان‌ها نشئت گیرد، نمی‌تواند جنبه وضعی و قراردادی داشته باشد. بنابراین، اصول که عبارت‌اند از «مبانی عقلانی و مقیاس‌هایی بری از هرگونه نظر شخصی و اعتباری» کشف‌کردنی هستند، نه وضع‌کردنی. همچنین از آنجایی که «اصل»، منشأ و مصدر اعمال تربیتی است،^{۵۷} افزون بر اصول، اهداف، محتوا، روش‌ها، فعالیت‌های یاددهی - یادگیری و ... نیز، باید با توجه به ویژگی‌های فطری دانش‌آموزان کشف، و به کار برده شود، نه آنکه عوامل خارجی (از سیاست‌گذاران آموزشی گرفته تا مربیان و والدین) به میل خود و بی‌توجه به واقعیات فطری آنان، به وضع برنامه درسی و شیوه‌های تربیتی موردنظرشان پردازند.

عدم تحمیل، زور و اجبار: علم حضوری فطری است؛ بدین معنا که به‌طور بالقوه در ذهن همه وجود دارد؛ ولی برای برخی فعلیت نیافته یا حتی ممکن است خلاف آن در ذهن موجود باشد. از این‌رو، با آنکه بالفعل کردن علم حضوری دانش‌آموزان جزو وظایف مهم آموزشگاه است، باید توجه داشت که اولاً این امر از راه اجبار و تحمیل خارجی تحقق نمی‌پذیرد؛ زیرا دانش‌آموزان به‌راحتی از زیر بار فعالیت‌هایی که بر آنها تحمیل شده باشد، شانه خالی می‌کنند؛^{۵۸} ثانیاً چه بسا تحمیل نتیجه معکوس داشته باشد و در نتیجه علمی خلاف علم حضوری در ذهن به وجود آید. به این ترتیب، نه تنها نمی‌توان اصل، هدف، محتوا و یا حتی روشی را که نسبت به کودک خارجی است، اجباراً بر او غالب کرد؛ بلکه حتی پس از کشف اصول و اهداف تربیتی مناسب، آموزش باید به شکلی انجام گیرد که کودک با میل و

علاقه خود به یادگیری بپردازد؛ زیرا آموزش آنچه فطرتاً در درون انسان موجود است و شامل امور خارجی و وضعی نیست، به فشار و تهدید نیازی ندارد.

اهمیت راهنمایی و هدایت: علامه طباطبایی تعلیم را نوعی راهنمایی به منظور ارشاد و رهبری ذهن به سوی درک مسائل دشوار می‌داند.^{۵۹} بالقوه بودن علم حضوری و لزوم فعلیت یافتن آن، می‌تواند توجیهی برای نیاز به این نوع راهنمایی و هدایت باشد؛ زیرا ممکن است کودک به تنهایی از عهده این امر (فعلیت بخشی) بر نیاید؛ به‌ویژه آنکه فعلیت یافتن هر امر بالقوه، به مساعدت یا مساعدت نکردن شرایط بستگی دارد.^{۶۰} بنابراین، فراهم آوردن شرایط مطلوب برای آموختن، که موجب هدایت دانش‌آموز در مسیر بالفعل کردن علم بالقوه‌اش می‌شود، اهمیت دارد. تربیت در این معنا، عبارت است از «هدایت جریان رشد»؛ یعنی ایجاد شرایط مساعد رشد مطلوب.^{۶۱}

تسهیل بخشیدن به فعالیت‌های یادگیری: علامه طباطبایی تعلیم را عبارت از تسهیل بخشی راه تربیت و نزدیک کردن آن می‌داند.^{۶۲} به احتمال علامه در این تعریف، به تحقق علم حضوری در فرآیند تعلیم نظر داشته است. توضیح آنکه، علم حضوری جنبه بالقوه و شخصی دارد و تحقق آن نیازمند آمادگی نفس است. از این رو، چه بسا در مواردی، فعلیت بخشیدن آن به سادگی ممکن نباشد. به همین دلیل، مربی باید از هر وسیله و روشی برای تسهیل بخشیدن به یادگیری بهره گیرد. برخی از عوامل تسهیل بخش عبارتند از: جذاب‌تر کردن فعالیت‌های یادگیری، انتخاب‌های مشوق رشد، توجه به انگیزش درونی،^{۶۳} ایجاد فضای باز و سرشار از اعتماد در کلاس، کمک در نیل به اهداف و ...^{۶۴}

نقش و اهمیت معلم: لزوم راهنمایی و هدایت و تسهیل بخشی به فعالیت‌های یادگیری، نشانگر اهمیت نقش معلم است. به این ترتیب، معلم وظایفی را بر عهده دارد؛ مانند: آماده ساختن ذهن شاگرد برای درک مطالب دشوار، تسهیل راه تربیت، مقدمه‌چینی برای مأنوس‌سازی ذهن شاگرد با مطالب علمی و ...^{۶۵} پس به هیچ‌وجه معلم از جریان آموزشی قابل حذف نیست.

اهمیت ذکر و یادآوری: ذکر در یک معنا فعلیت بخشیدن به علم حضوری، و در معنای دیگر، نگه‌داشتن این علم فعلیت‌یافته در ذهن و جلوگیری از فراموشی آن است. عمده فعالیت مدرسه نیز همین است: علم‌آموزی و حفظ علم آموخته‌شده. این امر از طریق

روش‌های مختلف تدریس و یادگیری و تقویت حافظه انجام می‌گیرد. بنابراین، تذکر به منزله فعالیت اصلی و حتی تنها فعالیت مدرسه، اهمیتی ویژه دارد؛ چنان‌که علم‌الهدی نیز تذکر را که متضمن مفهومی از دانش قبلی و فراموشی بعدی است، عامل تحقق تربیت اسلامی می‌داند.^{۶۶}

اهمیت تزکیه و تهذیب نفس: ضمن بحث در مورد وحی، به منزله یک علم حضوری که تنها برخی از افراد شایستگی بالفعل کردن آن را دارند، معلوم شد که علم حضوری شخصی است، و برای به فعلیت رساندن آن، نفس باید آمادگی لازم را داشته باشد. یکی از راه‌های آماده‌سازی نفس، تزکیه آن است.

تزکیه یعنی رشد و ترقی چیزی، به طوری که خیرات و برکات از آن بروز کند.^{۶۷} از جمله این خیرات و برکات در مورد نفس، همان علم است؛ زیرا از طریق تزکیه، افزون بر حصول صفات نیک، ظرفیت‌های علمی نیز گسترش می‌یابند.^{۶۸} به همین دلیل، تزکیه، از لحاظ ارزش و اهمیت، مقدم بر تعلیم است^{۶۹} و مسیر علم‌آموزی را هموار می‌کند.

تهذیب نیز به معنای تخلیه نفس از رذایل و آراستن آن به فضائل است. در این معنا، علامه معتقد است که انسان با رهایی‌یافتن از تعلقات مادی، به برخی از علوم دست می‌یابد. با وجود این، او این نظریه را بی‌نیازکننده انسان از قواعد منطق و اصول عقلی نمی‌داند؛^{۷۰} یعنی در حقیقت، تهذیب در کنار استدلال، به فرآیند آموزش یاری می‌رساند.

اهمیت درون‌بینی: درون‌بینی یعنی دانستن بلاواسطه^{۷۱} و این همان علم حضوری است که از طریق حضور خود معلوم نزد عالم به دست می‌آید، نه به واسطه مفهوم یا تصویری از آن.^{۷۲} به این ترتیب، بهترین روش برای تشخیص امور ذهنی و اعمال نفسانی و کیفیت و نحوه وجود آنها، مراجعه مستقیم به ضمیر خود و درون‌بینی است. البته این روش نیز مانند تهذیب نفس، در کنار روش‌های منطقی و فلسفی اثربخش است.^{۷۳}

اهمیت فرد: فردیت عبارت است از نحوه خاص و منحصر به فرد کنش و واکنش هر کس نسبت به محیطش. پس هر کودک شخصیتی منحصر به فرد و بی‌مانند است و واقعیتی شخصی و مایه‌ای مرموز دارد که از او فردی خاص می‌سازد.^{۷۴} بنابراین، اصل تفرد، از جمله اصول مهم آموزش است. این اصل، با توجه به علم حضوری نیز به دست می‌آید. در حقیقت، اتحاد علم و عالم و معلوم، شخصی بودن نحوه برخورد با علم حضوری، حضور

بالقوه و فطری علم در انسان، به اهمیت فردی دانش‌آموزان در امر یادگیری اشاره دارد؛ زیرا عالم، همان دانش‌آموز است و تا وقتی که او با معلوم رابطه‌ی حضوری نداشته باشد و این رابطه را فعلیت نبخشد، یادگیری صورت نمی‌پذیرد. این خود فرد است که می‌تواند از طریق تزکیه‌ی نفس و درون‌بینی، استعدادهای خویش را برای علم‌آموزی توسعه بخشد و چنان‌که ذکر شد، معلم تنها نقش راهنما و تسهیل‌بخش را در این زمینه برعهده دارد.

توجه به استعدادها و ویژگی‌ها: وجود هر ویژگی فطری در انسان [از جمله علم فطری]، نشانگر لزوم توجه به آن ویژگی در امر تربیت است. تربیت به این معنا عبارت است از پرورش استعدادهای واقعی افراد.^{۷۵} در نتیجه، باید به استعدادهای مختلف دانش‌آموزان در کسب علوم مختلف (یا به عبارتی، به بالفعل کردن هر علم حضوری فطری و بالقوه) توجه کرد و این استعدادها را در مسیر کمالشان پرورش داد. لازمه‌ی چنین عملی، دادن آزادی به دانش‌آموزان است؛ «باید آزادی باشد تا افراد فرصت داشته باشند متنوع شوند و استعدادهای خود را بروز دهند».^{۷۶}

توجه به میزان آمادگی دانش‌آموزان: لزوم درجاتی از آمادگی نفس برای بالفعل کردن علم حضوری، یادآور اصل آمادگی است. براساس این اصل، آمادگی شاگردان مهم‌ترین عامل یادگیری است. این آمادگی در همه‌ی زمینه‌های بدنی، عاطفی، عقلانی و اجتماعی مدنظر می‌باشد.^{۷۷} بنابراین، جنبه‌های گوناگون نفس، باید به آمادگی لازم برای یادگیری هر مطلب رسیده باشند، وگرنه آموزش آن مطلب، عملاً فاقد هرگونه فایده و نتیجه‌ای خواهد بود.

عدم مقایسه‌ی دانش‌آموزان با یکدیگر: انتظار مطابق با استعدادهای، از مقایسه‌ی وضعیت تحصیلی افراد با یکدیگر و ایجاد رقابت بین آنها جلوگیری می‌کند و موجب می‌شود عملکرد هر فرد، تنها در ارتباط با عملکرد گذشته‌ی خودش مقایسه شود. به این ترتیب، می‌توان میزان پیشرفت دانش‌آموز را در گذر زمان تعیین کرد و موجبات انگیزش و اعتماد به نفس او را فراهم آورد. از این‌رو، باید در کلاس درس، همکاری با دیگران و رقابت با گذشته‌ی خویش، مورد تشویق قرار گیرد.^{۷۸}

اهمیت احساسات و عواطف و حالات درونی و نفسانی: انسان نسبت به کارهایی که در دایره‌ی وجودش اتفاق می‌افتد، علم حضوری دارد.^{۷۹} بنابراین، احساساتی مثل شادی و غم، رغبت و عدم تمایل، علاقه و نفرت، سرزندگی و خستگی و ...، با علم حضوری شناخته

می‌شوند. از این‌رو، تعلیم و تربیت باید به احساسات و عواطف فردی احترام بگذارد؛ زیرا فرد می‌تواند با شناخت این حالات درونی، که بی‌شک در فرآیند تحصیل علم مؤثرند، اوقات خود را برای مطالعه و یادگیری، تنظیم کند. افزون بر آن، رشد عاطفی که عبارت است از «بروز عواطف و کنترل آنها»^{۸۰} به این شناخت بستگی دارد.

لزوم انگیزش به منظور بالفعل کردن علم بالقوه: بر اساس علم حضوری، انگیزش در آموزش از دو جنبه قابل توجه است: یکی اینکه لازمه فعلیت یافتن علم در انسان، قدم نهادن او در مسیر هدایت و تربیت است. پس در نقطه آغاز آموزش هر مطلبی، انگیزش دانش‌آموزان به منظور ترغیب آنان به یادگیری مشتاقانه آن، امری ضروری است. دوم اینکه، چه بسا تفاوت استعدادها در بالفعل کردن علم حضوری، موجب دلسردی برخی از دانش‌آموزان شود. این دلسردی، که مانعی در مسیر یادگیری است، باید از طریق روش‌های مختلف انگیزشی برطرف شود. از جمله این روش‌ها، می‌توان به معرفی الگو، تشویق به انتخاب اهداف عینی برای رشد، اعتماد به توانایی‌های افراد^{۸۱} و مقایسه عملکرد هر دانش‌آموز با خودش اشاره کرد.

انگیزش درونی به جای تشویق بیرونی: قابل انکار نیست که تشویق بیرونی نیز می‌تواند عاملی مؤثر برای یادگیری باشد؛ ولی در جایی که علم‌آموزی برابر است، با بالفعل کردن علوم فطری و بالقوه، و تمام فعالیت‌های مربوط به آن کشف‌کردنی است، عامل درونی می‌تواند به مؤثرترین شکل، کودک را در این مسیر به حرکت وادارد. بنابراین، معلم به‌منظور برانگیختن دانش‌آموزان به فعالیت، باید از رغبت‌های طبیعی آنها بهره‌گیرد و از این طریق، فعالیت‌های آنها را بر علاقه و رغبت مبتنی سازد^{۸۲} و این، آموزش و پرورش را به امری لذت‌بخش تبدیل می‌سازد.

علم‌آموزی همراه با لذت‌بخشی: شخصی بودن علم حضوری، متضمن تفاوت استعدادها در کسب علوم مختلف است. توجه به این تفاوت‌ها، افزون بر آنکه انگیزه درونی افراد را تقویت می‌کند، به لذت‌بخشی فرآیند علم‌آموزی نیز یاری می‌رساند؛ زیرا میزان تلاطم علوم با روح فراگیر، نشان‌دهنده میزان لذت‌بخشی آن است.^{۸۳}

مبتنی بر واقعیت بودن: علم حضوری که مبدأ و منشأ همه علوم بشری است، از یک‌سو کاشفیت و واقع‌نمایی علم را توجیه می‌کند و از سوی دیگر، هیچ‌گونه خطایی بر آن وارد

نیست. بنابراین، در مدرسه نیز همه چیز باید بر اساس واقعیت باشد. لازم به ذکر است که این اساس قراردادن واقع، شامل همه فعالیت‌های تربیتی می‌شود؛ از جمله: آموزش علوم واقعی، کشف ویژگی‌های واقعی دانش‌آموزان، شناخت واقعی شرایط آموزشی، توجه به ویژگی‌های رشدی و نیازهای واقعی و

عامل تمایز و برتری انسان بر سایر موجودات: علم به اسما که در وجود آدمی نهفته است و علامه آن را علمی بالقوه و حضوری می‌داند،^{۸۴} عامل تمایز انسان از تمام موجودات و وسیله‌ای برای رسیدن او به خلیفه‌اللهی است. انسان به گونه‌ای آفریده شده است که می‌تواند مظهر تمامی اسمای الاهی باشد.^{۸۵} این امر بدان معناست که فعلیت بخشیدن به علم حضوری، می‌تواند انسان را تا مرتبه خلیفه‌الهی اوج دهد. از آنجای که تعلیم و تربیت عامل این فعلیت‌بخشی است، می‌توان آن را ابزاری به منظور نمایش تمایز انسان بر سایر موجودات دانست.

آموزش دینی: یکی از علوم فطری که بالقوه در انسان وجود دارد و با علم حضوری قابل درک است، علم به وجود خدا و پرستش اوست. علامه دین اسلام را در سازش کامل با فطرت و طبیعت انسانی می‌داند و آن را به منزله راه فطرت معرفی می‌کند.^{۸۶} بنابراین، دین و تمام آموزه‌های آن، بر علم حضوری مبتنی است. از این‌رو، به منظور فعلیت بخشیدن به بخشی از علوم حضوری انسان، باید در تعلیم و تربیت آموزش دینی وجود داشته باشد.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت به دست می‌آید که دیدگاه علامه طباطبایی نه تنها علم حضوری را پایه و اساس همه علوم بشری، می‌داند، در تحلیل نهایی، علم را در حضوری بودن آن خلاصه می‌کند.

در تعریف این علم، اتصال وجودی واقعیت معلوم با واقعیت عالم، به منزله یک معیار در نظر گرفته می‌شود. به این ترتیب، علم حضوری عبارت است از علمی که در آن، عین واقعیت معلوم پیش عالم حاضر است و عالم خود معلوم را می‌یابد، نه صورت و واسطه‌ای از آن را. در چنین دریافتی، عالم بدون نیاز به قوه یا ابزاری مخصوص، قادر به درک واقعیت معلوم است؛ یعنی علم، عالم و معلوم، یکی هستند (اتحاد دارند). از این‌رو، هیچ

نوع امر خارجی نمی‌تواند در علم حضوری دخیل باشد. از این ویژگی می‌توان به سایر ویژگی‌های علم حضوری پی برد؛ اولاً با وجود عدم دخالت امر خارجی در این علم، مسلماً هیچ‌گونه خطایی نمی‌تواند در آن راه داشته باشد. بنابراین، این علم کاملاً بدیهی و غیرقابل استدلال است؛ دوماً کاشفیت و واقع‌نمایی ادراکات بشری، تنها در پرتوی همین خطاناپذیری قابل توجیه است. به این ترتیب، می‌توان گفت که اصل و ریشه علم حصولی و در بیانی فراتر، منشأ همه علوم بشری، علم حضوری است. به بیان دیگر، در میان علوم بشری، تنها ادراکات حضوری اصالت و اعتبار دارند. ویژگی دیگر علم حضوری این است که این علم، به‌طور فطری در همه افراد بشری وجود دارد و مانند هر امر بالقوه دیگر، نیازمند شکوفایی و فعلیت‌بخشی است؛ نحوه و میزان این شکوفایی، به استعدادها و آمادگی‌های نفسانی هر فرد بستگی دارد. پس نحوه برخورد با علم حضوری، کاملاً شخصی و فردی است. گفتنی است وجود بالقوه علم حضوری در همه انسان‌ها، آنها را از اکتساب علم بی‌نیاز نمی‌کند؛ زیرا هدف از کاوش‌های علمی، افتناع غریزه حقیقت‌جویی یا رفع احتیاجات مادی و استفاده عملی و صنعتی است.

نکته دیگر در مورد علم حضوری، تقسیمات آن است؛ این علم، به چهار نوع تقسیم می‌شود: الف) علم به وجود خود؛ ب) علم به نیروها و اعضای ادراکی خود؛ ج) علم به افعال ارادی خود؛ د) علم به محسوسات که با واقعیت خود، در حواس موجودند.

نتیجه پایانی اینکه، نظر داشتن به علم حضوری می‌تواند ویژگی‌های تعلیم و تربیت را تعیین کند. از جمله این ویژگی‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- تعلیم و تربیت که عبارت است از مراقبت از رشد و زمینه‌سازی برای نمایاندن توانایی‌ها، نمی‌تواند امری خارجی باشد. از این‌رو، اصول، اهداف، محتوا و روش‌ها و کشف‌کردنی هستند، نه وضع‌کردنی.

- آموزش باید به شکلی انجام گیرد که کودک با میل و علاقه خود به یادگیری پردازد و از هرگونه تحمیل و زور و اجبار به دور باشد.

- تعلیم و تربیت باید به فراهم آوردن شرایط مطلوب، به منظور هدایت دانش‌آموز در مسیر کسب علم و تسهیل و نزدیک کردن این مسیر پردازد.

- ذکر (علم‌آموزی و حفظ علم آموخته‌شده)، به عنوان فعالیت اصلی و حتی تنها فعالیت مدرسه، اهمیتی ویژه دارد.
- تزکیه، تهذیب نفس و درون بینی، مسیر علم‌آموزی را هموار می‌کند.
- توجه به فرد، استعدادها و آمادگی‌هایش، و در نتیجه، مقایسه نکردن دانش‌آموزان با یکدیگر اهمیت دارد. بنابراین، در تعلیم و تربیت باید به رشد عاطفی و انگیزش دانش‌آموزان، به‌ویژه انگیزش درونی توجه داشت. و به این ترتیب، علم‌آموزی را به امری لذت‌بخش تبدیل کرد.
- تعلیم و تربیت که عامل تمایز انسان از سایر موجودات است، باید مطابق واقع باشد و همه امور فطری، از جمله آموزش‌های دینی را در برگیرد.



پی‌نوشت‌ها

۱. سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهایةالحکمة*، ترجمه مهدی تدین، ص ۳۲۰ و ۳۲۳.
۲. جان میلر، *نظریه‌های برنامه‌درسی*، ترجمه محمود مهرمحمدی، ص ۲۲۵ - ۲۲۶.
۳. گذشته از این، نوع نگاه علامه به فرد قابل مقایسه با نوع نگاه انسان‌گرایان به فرد نیست. لذا در اینجا صرفاً در کانون توجه قرار دادن فرد مد نظر می‌باشد.
۴. جان میلر، *نظریه‌های برنامه‌درسی*، ص ۲۵۷.
۵. دیدگاه ماورای فردی دیدگاهی است که نه تنها به شکوفایی فردی نظر دارد، بلکه فراتر از آن، دستیابی به مرحله خود متعالی را به منزله غایت مطلوب تربیت مطرح می‌نماید. این دیدگاه هم‌چنین، بر اهمیت تفکر شهودی (درک آنی و بدون واسطه امور)، پرورش خلاقیت، حل مسئله و هنر تأکید می‌کند و روحانیت و پرورش ظرفیت درونی فرد را مد نظر قرار می‌دهد. لذا به تخیلات، غور در باطن و دستیابی بر هشیاری درونی اهمیت می‌دهد.
۶. سیدمحمدحسین طباطبایی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۱، ص ۱۲۸.
۷. همان، ج ۲، ص ۴۷.
۸. همان، ج ۱، ص ۹۵.
۹. همان، ص ۸۳.
۱۰. همان.
۱۱. همان، ج ۲، ص ۴۴ - ۴۵.
۱۲. همان، ص ۴۸ - ۵۱.
۱۳. سیدمحمدحسین طباطبایی، *نهایةالحکمة*، ص ۳۲۳ - ۳۲۴.
۱۴. همان، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، ص ۴۴ - ۴۵.
۱۵. همان، ج ۱، ص ۱۳۵.
۱۶. همان، ج ۲، ص ۴۳ - ۴۴؛ جعفر شائیزی، «تأملی بر ارزش معلومات از نظر علامه طباطبایی»، قاسم‌رضا آدریانی، *پژوهش‌های فلسفی - کلامی*، سال هفتم، شماره اول، ص ۶۹ - ۷۰.
۱۷. همان، ج ۲، ص ۴۴.
۱۸. همان، ص ۴۷.
۱۹. محمدتقی فعالی، «علم حضوری و علم حصولی»، ذهن، سال اول، ش ۲، بخش مقالات پایگاه حوزه، www.hawzah.net، ص ۵۶.
۲۰. سیدمحمدحسین طباطبایی، *آغاز فلسفه*، ترجمه و توضیح محمدعلی گرامی، ص ۲۷۱.
۲۱. مرتضی مطهری، *فطرت*، ص ۱۹.
۲۲. سیدمحمدحسین طباطبایی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، ص ۳۴.
۲۳. همان، *نهایةالحکمة*، ص ۳۴۵ - ۳۴۶.
۲۴. همان، *المیزان*، ج ۱، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ص ۱۴۹.
۲۵. همان، ص ۴۷۵ - ۴۷۶.

۲۶. همان، ج ۲، ص ۲۱۵.
۲۷. سیدمحمدحسین طباطبائی، *وحی یا شعور مرموز؟*، مقدمه و پاورقی ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۵۶.
۲۸. همو، *المیزان*، ج ۲، ص ۲۱۹.
۲۹. بهمن شریفزاده، «مناط ارزش ادراکات از منظر شهید مطهری و علامه طباطبائی»، *قبسات*، سال نهم، ش ۳۰ و ۳۱، ص ۱۱۶.
۳۰. عیسی ابراهیمزاده، *فلسفه تربیت*، ص ۲۷۶.
۳۱. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۵، ص ۴۲۸.
۳۲. همو، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، ص ۴۶.
۳۳. همان، ج ۱، ص ۹۵.
۳۴. همان، ج ۲، ص ۴۷.
۳۵. همان، ص ۵۵.
۳۶. همان، ص ۴۸ - ۴۹.
۳۷. محمدتقی مصباح، *آموزش فلسفه*، ص ۱۵۳.
۳۸. سیدمحمدحسین طباطبائی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۱، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.
۳۹. همو، *نهایةالحکمه*، ص ۳۲۰.
۴۰. همو، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، ص ۴۶.
۴۱. همان، ص ۴۹ - ۵۲.
۴۲. همان، ص ۵۳.
۴۳. همان.
۴۴. همان، ص ۴۱ و ۴۵.
۴۵. همان، ص ۵۵.
۴۶. همان.
۴۷. همان، ص ۳۴.
۴۸. سیدمحمدحسین طباطبائی، *نهایةالحکمه*، ص ۳۲۳ - ۳۲۴.
۴۹. همو، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، ص ۴۴.
۵۰. همان، ج ۱، ص ۸۳.
۵۱. سیدمحمدحسین طباطبائی، *المیزان*، ج ۱، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۴۹.
۵۲. همان، ص ۴۷۵ - ۴۷۶.
۵۳. همان، ج ۲، ترجمه محمدتقی مصباح یزدی، ص ۲۱۹.
۵۴. همان.
۵۵. سیدمحمدحسین طباطبائی، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، ص ۴۴ - ۴۵.

۵۶. عبدالعظیم کریمی، تربیت چه چیز نیست؟ (چگونه تربیت نکنیم؟)، ص ۸۴ - ۸۵.
۵۷. غلام‌حسین شکوهی، مبانی و اصول آموزش و پرورش، ص ۱۲.
۵۸. همان، ص ۱۷۳.
۵۹. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۳، ترجمه عبدالکریم نیری بروجردی، ص ۱۵۹.
۶۰. غلام‌حسین شکوهی، مبانی و اصول آموزش و پرورش، ص ۲۸.
۶۱. همان، ص ۳۰.
۶۲. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۳، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ص ۱۵۹.
۶۳. جان گلاور و راجر برونینگ، روان‌شناسی تربیتی: اصول و کاربرد آن، ترجمه علی‌نقی خرازی، ص ۲۹۰.
۶۴. جان میلر، نظریه‌های برنامه‌درسی، ترجمه محمود مهرمحمدی، ص ۲۰۵.
۶۵. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۳، ترجمه عبدالکریم نیری بروجردی، ص ۱۵۹.
۶۶. جمیله علم‌الهدی، مبانی تربیت اسلامی و برنامه‌ریزی درسی براساس فلسفه صدرای، ص ۳۴۵.
۶۷. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۹، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ص ۳۷۷.
۶۸. جمیله علم‌الهدی، مبانی تربیت اسلامی و برنامه‌ریزی درسی براساس فلسفه صدرای، ص ۳۴۹.
۶۹. علی فاضلی، تربیت، روش‌ها و اخلاق اسلامی، ص ۱۸.
۷۰. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۵، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ص ۴۲۸.
۷۱. همو، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۵۲.
۷۲. همان، ج ۱، ص ۸۳.
۷۳. همان، ج ۲، ص ۵۲.
۷۴. غلام‌حسین شکوهی، مبانی و اصول آموزش و پرورش، ص ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۹۰.
۷۵. مرتضی مطهری، فطرت، ص ۱۴ و ۱۷.
۷۶. محمود صنایعی، تربیت و آزادی، ص ۱۲.
۷۷. علی شریعتمداری، اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، ص ۲۰ - ۲۱.
۷۸. جان گلاور و راجر برونینگ، روان‌شناسی تربیتی: اصول و کاربرد آن، ترجمه علی‌نقی خرازی، ص ۲۹۲.
۷۹. محمدحسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۴۹ - ۵۲.
۸۰. علی شریعتمداری، تعلیم و تربیت اسلامی، ص ۳۴.
۸۱. جان گلاور و راجر برونینگ، روان‌شناسی تربیتی: اصول و کاربرد آن، ترجمه علی‌نقی خرازی، ص ۲۹۱ - ۲۹۲.
۸۲. غلام‌حسین شکوهی، مبانی و اصول آموزش و پرورش، ص ۱۴۴.
۸۳. جمیله علم‌الهدی، مبانی تربیت اسلامی و برنامه‌ریزی درسی براساس فلسفه صدرای، ص ۳۵۴.
۸۴. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ص ۱۴۹.
۸۵. مصطفی دلشاد تهرانی، سیری در تربیت اسلامی، ص ۷۴ - ۷۵.
۸۶. سیدمحمدحسین طباطبایی، اسلام و انسان معاصر، ص ۱۳ - ۱۴.

منابع

- ابراهیم‌زاده، عیسی، فلسفه تربیت، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۲.
- دلشادتهرانی، مصطفی، سیری در تربیت اسلامی، تهران، دریا، ۱۳۸۲.
- شانظری، جعفر، تأملی بر ارزش‌معلومات از نظر علامه طباطبایی، قاسم‌رضا آدریانی، فصلنامه پژوهش‌های فلسفی - کلامی، سال هفتم، ۱۳۸۴، شماره اول، ص ۶۰-۸۷.
- شریعتمداری، علی، تعلیم و تربیت اسلامی، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۰.
- شریعتمداری، علی، اصول و فلسفه تعلیم و تربیت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- شریف‌زاده، بهمن، مناظرات ارزش ادراکات از منظر شهید مطهری و علامه طباطبایی، فصلنامه قیاسات، سال نهم، ۱۳۸۲-۱۳۸۳، شماره ۰ و ۳۱، ص ۱۰۱-۱۱۸.
- شکوهی، غلام‌حسین، مبانی و اصول آموزش و پرورش، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۵.
- صناعی، محمود، تربیت و آزادی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، تهران، صدرا، ۱۳۸۵، ج ۱؛ ۱۳۷۹، ج ۲.
- _____، اسلام و انسان معاصر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۲.
- _____، المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۸۶.
- _____، نه‌ایة‌الحکمه، ترجمه مهدی تدین، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
- _____، وحی یا شعور مرموز؟، مقدمه و پاورقی ناصر مکارم شیرازی، قم، دارالفکر، بی‌تا.
- _____، آغاز فلسفه، ترجمه و توضیح محمدعلی گرامی، قم، طباطبایی، ۱۴۰۱.
- علم‌الهدی، جمیله، مبانی تربیت اسلامی و برنامه‌ریزی درسی براساس فلسفه صدرا، تهران، دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۴.
- فائضی، علی، تربیت، روش‌ها و اخلاق اسلامی، تهران، طراحان نشر، ۱۳۷۸.
- فعالی، محمدتقی، «علم حضوری و علم حصولی»، ذهن، ش ۲، بخش مقالات پایگاه حوزه ص ۸۵-۴۵، ۱۳۷۹. www.hawzah.net.
- میلر، جان، نظریه‌های برنامه درسی، ترجمه محمود مهرمحمدی، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
- کریمی، عبدالعظیم، تربیت چه چیز نیست؟ (چگونه تربیت نکنیم؟)، تهران، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۴.
- گلاور، جان و برونینگ، راجر، روان‌شناسی تربیتی: اصول و کاربرد آن، ترجمه علی‌نقی خرازی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.
- مصباح، محمدتقی، آموزش فلسفه، ج ۱، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
- مطهری، مرتضی، فطرت، قم، صدرا، ۱۳۷۶.